

کشتیبانی که کشتی را رها کرد

زمانی که احمد قوام در ۲۷ تیر ۱۳۳۱ به نخست‌وزیری رسید ۲۹ سال داشت و از سیاستمداران کهنه‌کار و مشهور ایران بود. او با نجات آذربایجان در سال ۱۳۲۵ از جنگ شوروی چهره‌ای ملی و خوشنام از خود به یادگار گذاشته بود. اما این بار قرار گرفتن او در برابر دکتر مصدق و موج مردمی حامی او تا حدی آن سوابق را مخدوش می‌کرد.

شاید اگر او می‌دانست که درست سه سال بعد در چنین روزهایی (۳۱ تیرماه ۱۳۳۴) چشم از این جهان فروخواهد بست، به چنین ریسکی یعنی پذیرش نخست‌وزیری دست نمی‌زد.

احمد قوام فرزند میرزا ابراهیم معتمدالسلطنه پیشکار آذربایجان در دوره ناصرالدین‌شاه بود. پدرش پای احمد جوان را به دربار ناصرالدین‌شاه باز کرد و او از شاه قاجار لقب دبیرحضور گرفت. پس از قتل ناصرالدین‌شاه، احمد قوام توسط امین‌الدوله که به پیشکاری آذربایجان منصوب شده بود به عنوان منشی انتخاب شد و به تیریز رفت.

در دوران انقلاب مشروطیت قوام که حدوداً ۳۰ سال داشت در سمیت دبیرحضوری صدراعظم عین‌الدوله صدراعظم مورد تنفر مشروطه‌خواهان



مشغول خدمت بود. پس از برقراری مشروطه نیز او به مقامات عالی رسید. در سال ۱۲۹۰ وزیر داخله شد و در دوران وزارتش ژاندارمری را تأسیس کرد و در این دوران بود که به عنوان فردی مقتدر و توانا شهرت یافت. در سال‌های پس از ۱۲۹۳ نیز دو بار دیگر به وزارت مالیه و داخله دست یافت. سپس از ۱۲۹۷ در دوره احمدشاه قاجار به مدت سه سال والی خراسان شد. وثوق‌الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ برادر بزرگ‌تر وی بود و به عنوان رچل انگولیل شناخته شده بود.

با سقوط کابینه سیدضیاءالدین طباطبایی در خرداد سال ۱۳۰۰ قوام از ولایت خراسان به مصادرت کل ایران رسید. در کابینه او رضاخان وزارت جنگ را بر عهده داشت.

اما صدارت و قدرت او باعث دردرسر وی نیز شد. رضاخان نسبت به او حساسیت پیدا کرده و در سال ۱۳۰۲ چنین پنداشت که او قصد برکناری وی را دارد. لذا پیشدستی کرده و قوام را بازداشت و به خارج تبعید کرد. گرچه قوام هفت سال بعد به ایران بازگشت اما تا پایان حاکمیت رضاشاه، دیگر وارد عرصه سیاست نشد و بیشتر به سر و سامان دادن املاک خود در شمال کشور مشغول شد.

تنها پس از سقوط رضاخان بود که بعد از فروغی در سال ۱۳۲۱ به نخست‌وزیری رسید که بلوای آذر این سال معروف به بلوای نان در دوران حکومت وی اتفاق افتاد.



قوام در سال ۱۳۲۵ نیز بار دیگر به نخست‌وزیری ایران رسید. در آن زمان او حزب دموکرات ایران را نیز داشت که بسیاری از شخصیت‌های سیاسی و دیپلماتیک و مشهور ایران را به عنوان عضو در خود داشت. این حزب نشریات و روزنامه‌های زیادی داشت و از قدرت سیاسی بالایی برخوردار بود. اوج شهرت قوام در دیپلماسی هوشیارانه او نسبت به دولت شوروی بود که عملاً آذربایجان را تحت نفوذ خود گرفته بود.

وی با ترندفی سیاسی و با دیدارهای سیاسی با استالین و مقامات شوروی و قول و قرارهایی که با آنها گذاشت توانست دست به یک حرکت سیاسی بزند و بدون پرداخت هزینه زیادی مقامات شوروی را راضی کند که نیروهای نظامی خود را از ایران خارج کنند.

او به عنوان نخست‌وزیر به دولت شوروی قبول داد که در صورت خروج نیروهایشان امتیاز نفت شمال را به آنها بدهد. اما پس از رفتن نیروهای شوروی، این معاهده را به مجلس برد و در مجلس نمایندگان از حق خود استفاده کرده و با این قرارداد مخالفت کردند و امکان اجرای آن منتفی شد. با وجود همه این سوابق به نظر می‌آید در تیرماه ۱۳۳۱ قوام فریب خورد و با پذیرفتن نخست‌وزیری هم خود را در مقابل مردم قرارداد و هم حکومتی ناموفق را که تنها چهار روز دوام داشت تجربه کرد.

او گرچه با اعلامیه قاطعانه خود که کشتیبان را سیاستی دگر آمد، در روز دوم صدرات خود می‌خواست با اقتدار سکان مدیریت کشور را در دست بگیرد، اما فضای عمومی را درست تشخیص نداد. او حتی با فرستادن دکتر علی امینی به سراغ آیت‌الله کاشانی کوشید حمایت وی با حداقل عدم مخالفت ایشان را نسبت به خود جلب کند اما موفق نشد.

زمان نشان داد که این کشتیبان به ظاهر مقتدر چندان آشنا به کشتی و مسافران‌ش نیست. آیت‌الله کاشانی با شناخت افکار عمومی قاطعانه ایستاد و حکومت وی را به رسمیت نشناخت و از مصدق حمایت کرد. با قیام مردم در ۳۰ تیر قوام برکنارشده و بار دیگر نخست‌وزیر ملی و آزادیخواه بر سر کار آمد. قوام در سی و یکم تیر سال ۱۳۳۴ درگذشت.

۱۲۶ تاریخ

۱۲۶ تاریخ

در خیابان مولوی از هر کس بپرسید او را می‌شناسند. در حجره کوچکش بالای مغازه می‌نشینند و هم به امور بازرگانی خود می‌رسد می‌دهد. ریاست سندیکای صنایع آلومینیوم را بر عهده دارد. سال‌های زیادی است که در امور صنفی فعال است. کمتر کسی با دیدن موقعیت ظاهری او می‌تواند حدس بزند که این بازاری محترم و معتمد مردم چه سوابق سیاسی و فرهنگی داشته است. او از اولین کسانی است که در حوزه مبارزات کارگری و سندیکایی سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب فعال بوده است. پس از آن در نهفت ۱۵ خرداد و بعد از آن در مبارزات چریکی دهه ۵۰ همچنان در صحنه بود و پس از چندی در ارتباط با این فعالیت‌ها دستگیر و زندانی شد. پس از آزادی از زندان همپای سایر هم‌زمان در سازماندهی و تدارک انقلاب فعال بود. سال‌های اول انقلاب نیز در امور اجرایی اصناف در کارهای اداری وارد شد و پس از چندی از آن فاصله گرفت. اما همچنان یک فعال اجتماعی است و در کارهای خیریه و صنفی و مذهبی بی‌وقفه تلاش کرده است. جالب‌تر اینکه او دستی بر قلم و شعر دارد. از گذشته‌های دور در حلقه طنزنویسان نشریه توفیق اشعار انتقادی‌اش منتشر می‌شد. تاکنون برخی از این آثار را به چاپ رسانده و برخی را نیز در دست تدوین دارد. از او که انبانی از تجربه است از پیروزی ۳۰ تیر و شکست‌های بعدی می‌پرسم.

–در جریان قیام ۳۰ تیر شما چند سال داشتید و کجا بودید؟

حدود ۱۴ سالم بود و در قزوین بودم. جوانی پر شور و احساس بودم ولی نمی‌توانستم مسائل را خوب تجزیه و تحلیل کنم. آن روز هم یادم هست که خبرهایش در میان مردم رد و بدل می‌شد ولی خودم نسبت به مسائل شناختی نداشتم.

–ولی با توجه به اینکه بعد از آن ایام به طور جدی وارد مبارزات سیاسی شدید و با گروه‌های سیاسی مختلفی حشر و نشر داشتید و به زندان افتادید. اکنون به آن ماجراها چگونه می‌نگرید.

خدا رحمت کند مرحوم دکتر مصدق را! به قول شاعری که گفت کجاست اهل دلی تا بگویمش چون شد/خجسته کشور ایران ز چهل و نادانی. هر زمان که شرایطی پیدا شد و ملت ایران حرکت معقولی از خودش نشان داد و کسی پیدا شد که کار را پیش ببرد به هرحال آنها که قرار بود اختلاف بیندازند و مانع کار شوند این کار را می‌کردند و تفرقه‌اندازی می‌کردند.

خدا رحمت کند مرحوم کاشانی و مصدق را که در مورد آنها هم همین طور شد. بعد از جنگ جهانی دوم آمریکا که از همه کشورهای درگیر در جنگ کمتر هزینه داده بود و دور از صحنه بود، واقعاً نادان را بلعید. به قول معروف نه چک زده نه چونه/عروس اومد سو خونه، به خاک آمریکا یک گلوله هم شلیک نشد. در حالی که کشورهای اروپایی کلی آسیب دیدند. اگر درست نگاه کنیم برنده جنگ جهانی دوم در حقیقت آمریکا بود نه انگلیس، شوروی و…

مرحوم مصدق در ابتدا در این فکر بود که وقتی میان آمریکا و انگلیس و شوروی تضاد است از آمریکا استفاده کند. خوشبینی وجود داشت که آمریکا با انگلیس استعمارگر تفاوت دارد و طرفدار کشورهای محروم است. مدتی مصدق تمایل به این پیدا کرد که نظر آمریکا را برای کمک به ایران جلب کند. اما مدتی بعد متوجه شد، همان آش و همان کاسه است و او به مار غاشیه پناه برد است. بعد از آن نسبت به شوروی چنین نگاهی داشت و توده‌ای‌ها فعالیت گسترده‌ای پیدا کردند. این مساله موجب اعتراض و انتقاد اقشار مذهبی شد. اینکه فدائیان اسلام نسبت به دکتر فاطمی حساسیت پیدا کرده بودند بخشی مربوط به همین قضیه بود که فکر می‌کردند او که وزیر خارجه است عامل این ماجراست.

آیت‌الله کاشانی چند بار تذکر به ایشان داد که مواظب باش اینها طرفدار تو نیستند و فریب می‌دهند. این مسائل موجب اختلافاتی می‌شد. قدرت‌های بزرگ هم مترصد بودند تا ۳۰ تیر به آن زیبایی،تبدیل به ۲۸ مرداد سیاه شد. – نکته‌ای که قابل توجه است این است که ما چند بار با اتحاد و اتفاق و هزینه‌های که داده‌ایم به پیروزی دست یافت‌ایم، اما از فردای همان روز پیروزی همه می‌ایتمیم به جان هم. این اتفاق شوم در انقلاب مشروطه دیده می‌شود، نهفت ملی کردن نفت هم به همین مشکل دچار شد، از فردای پیروزی ۲۰ تیر اختلافات شروع شد. به نظر شما دلیلش چیست که ما هر بار با این آسیب روبرو می‌شویم؟

البته این مساله به جامعه ما اختصاص ندارد. در همه جوامع بشری همین روال هست. حتی در آمریکا و اروپا فیلم‌ها و همین مضمون ساخته و این مساله را آسیب‌شناسی کرده‌اند. فرانسوی‌ها نیز در انقلاب کبیرشان با همین مساله روبرو بوده‌اند. اما در کشورهای توسعه‌نیافته این مساله بیشتر است و ضربات بیشتری زده است. دلیلش این است که در دوران مبارزه که همه با هم متحد می‌شوند منافع مشترکی دارند و علیه دشمن مشترک تشریک مساعی می‌کنند. بعد که دشمن را از پیای درمی‌آورند دیگر منافع مشترکی میان خودشان نمی‌بینند، لذا اشتراک تبدیل به افتراق می‌شود. اوایل انقلاب من در جایی سخنرانی می‌کردم و مرحوم شهید بهشتی هم بود. نکته‌ای

سال پنجم ■ شماره ۱۰۱۷ ■ چهارشنبه ۳۰ تیر ۱۳۸۹

گفت‌وگو با علی صباغ‌ثانی

طرفین باید تعدیل می‌شدند



عکاس: مهدی حسینی

از آنها نیست. گفتم اعلیحضرت آن فرش نیست چه کارش کردی؟ گفت دربار خرج دارد فروختم خرج کردیم. جالب است حسین مکی که خودش یلی بود این حرف را باور می‌کند. این مسائل هست،

– اتفاقاً همین جسا معضلی وجود دارد و آن دسیسه‌گران و کسانی هستند که میان دو شخصیت یا میان گروه‌ها و افراد شبیه افکنی و خیرسازی می‌کنند و ذهن آنها را نسبت به یکدیگر مخدوش می‌کنند. کمااینکه در جریان نهفت ملی کردن نفت هم این مساله وجود داشته است. اما چه باید کرد که این دسیسه‌گران نتوانند اهداف خود را پیش ببرند؟

یک اصطلاحی هست که از قدیم مانده، به برخی می‌گفتند اصحاب السر، یعنی رازداران. افرادی هستند که دلسوز و صادقند و از قدیم در جریان بوده‌اند. شخصیت‌های بزرگ نباید از این اصحاب السر فاصله بگیرند. حفظ ارتباط با اینها و مشاوره با آنها باعث می‌شود اخبار مسموم و مطالب خلاف واقعی که آن افراد نابکار القا می‌کنند کارگر نرفتند. مثلاً آیت‌الله کاشانی با یک عده بازاری از قدیم آشنا بود که اصحاب سر بودند. ولی بعدها این ارتباط و همکاری کم شد و ایشان از آنها فاصله گرفتند. این فاصله‌گیری از نیروهای دلسوز و رازدار تبعات و نتایجی دارد که خوشایند نیست.

همین طور مصدق هم نباید این نیروها را ترک می‌کرد. من خودم یک روز خدمت آیت‌الله کاشانی بودم، مظفربقایی هم بود. بقایی گفت این بازاری‌ها با وجود اینکه حزب نیستند و تشکیلات ندارند چقدر خوب عمل می‌کنند. هر وقت تصمیم می‌گیرند، قرین موقعیت می‌شوند. مرحوم کاشانی گفت بی‌سواد، این به خاطر این است که آنها شعور سیاسی و اجتماعی دارند. خب ایشان باید از این افرادی که شعور سیاسی و اجتماعی داشتند بیشتر استفاده می‌کرد.

– به نظر شما علل شکست جنبش‌های گذشته را به طور اجمال در چه شاخص‌هایی می‌توان خلاصه کرد؟

یادم می‌آید همان اوایل انقلاب در مدرسه رفاه خدمت امام خمینی (ره) رسیدیم. امام هم از گذشته مرا می‌شناخت. به ایشان گفتم حضرت آیت‌الله ما در زندان‌های طاعوت قسه مشروطه را تحلیل می‌کردیم به این نتیجه رسیدیم که مشروطه سه تا ضعف داشت که به نتیجه نرسید و به حاکمیت رضاخان ختم شد. اول اینکه سلطنت و شاه را حفظ کردند. دوم اینکه اسلامی نبود. سوم اینکه کادر مجرب و شایسته برای ادامه حرکت تا رسیدن به اهداف انقلاب را نداشت. اما در این انقلاب خوشبختانه شما پائیان را در یک کشش کردید و گفتید شاه باید برود. دوم اینکه گفتید نظام باید اسلامی باشد و نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد. اما مشکل ما کادر است. ما کادر لازم را برای انقلاب نداریم. ایشان خیلی خوش‌شان آمد. آن زمان آیت‌الله مطهری هم بود. امام ایشان را صدا کردند و گفتند ببینید ایشان چه می‌گوید. به من گفتند دوباره تکرار کن. من همان تحلیل را دوباره گفتم. بعد به آیت‌الله مطهری گفتند باید سازماندهی کنید و افراد سالم و شایسته تربیت کنید که وابستگی نداشته باشند و برای انقلاب کار کنند. متأسفانه مرحوم مطهری چندی بعد از میان ما رفت. حالا گاهی با برخی از افرادی که مسئولیت دارند روبه‌رو می‌شوم و تعجب می‌کنم که چرا اینقدر کیفیت‌ها پایین است.

نخواهم کرد و به گله آنها گوش نخواهم داد زیرا آنها ملغین فساد در جامعه هستند– این متن نهج‌البلاغه است– مطمئناً آنها با این روند مخالفت می‌کنند و تا براندازی هم پیش می‌روند. این منافع که می‌گویم خیلی ظریف است. در مراحل مختلف انقلاب مسائلی پیش می‌آید که با همه وجود آدمی بستگی دارد و اگر کسی نقطه ضعف داشته‌باشد، نمی‌تواند با مسیر رو به رشد انقلاب همراه شود. یادم می‌آید زمانی که از کمیته مشترک ضدخرابکاری برای دستگیری من به خانه آمده بودند و داشتند منزل ما را می‌گشتند، من دختری داشتم که خیلی کوچک بود. قدش تا زانوی من می‌رسید. مثل اینکه از برخورد ساواکی‌ها بو برده بود که خطری متوجه من است. به من گفت بایا کجا می‌خواهی بروی؟ به او گفتم می‌خواهم بروم برای تو عروسک بخرم. با حالتی بغض آلود و ناراحت گفت تو بیا من عروسک نمی‌خواهم. این جمله خیلی روی من تاثیر گذاشت و در زندان همیشه در ذهن من بود. اگر آدم کمی به وابستگی‌هایش توجه می‌کرد و ضعف نشان می‌داد باید به ساواکی‌ها تن می‌داد و می‌گفت هر چه بگویند من انجام می‌دهم.

– برگردیم به همان دوران گذشته، به هر حال وابستگی‌ها و منافع که می‌گوئید همیشه هست، اما تا کسی باید ما از این زاویه ضربه بخوریم. انقلابی مثل مشروطه با آن تلاش‌ها و هزینه‌ها پیروز شود بعد به خاطر اختلافات و خطاهای عده‌ای ثمره آن تلاش‌ها بر باد برود و افراد به جان هم بیفتند، کار به جایی برسد که دوباره اسیر دیکتاتوری رضاخان شویم. یا در همین نقطه ملی، قیام ۳۰ تیر شکل بگیرد و مردم و نیروها هماهنگ با هم دشمن را عقب بزنند اما بعد باز کشمکش‌های داخلی شیرینی این قیام را به تلخی کودتا تبدیل کند. به ۳۰ تیر؛ دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی که دو سکان اصلی ماجرا بودند چه باید می‌کردند تا چنان سرانجامی برای این نهفت به بار نمی‌نشت؟

باید هر دو آنها از آن پله‌ای که بالا رفته بودند پایین می‌آمدند و می‌نشتند با هم گفت‌وگو می‌کردند. با حفظ اصول و ایدئولوژی صحبت می‌کردند و تعدیل می‌شدند. ما همیشه برای خودمان یک توقعات و مطالبه‌هایی داریم ولی وقتی با واقعیات روبه‌رو شویم تعدیل می‌شویم. من همیشه به جوان‌هایی که می‌خوانند ازدواج کنند به عنوان تجربه این‌ را می‌گویم. معمولاً دختران و پسران زمان ازدواج نسبت به طرف مقابل‌شان تصورات و خیالاتی دارند که با واقعیات نمی‌خواند. در ذهن‌شان قصه‌های طلایی می‌سازند، بعد که ازدواج می‌کنند می‌بینند از آن خیالاتی که قبلاً داشتند در واقعیت خبری نیست. آن زمان اختلافات شروع می‌شود. من به آنها همیشه می‌گویم شما باید باید تعدیل شوید. باید مواظب باشند هوای نفس بر آنها مسلط نشود. شیطان آنها را نفریند. این خیلی مهم است. یادم است آقای حسین مکی خاطره‌ای دارد که جالب است. می‌گوید یک بار که به دیدن اعلیحضرت رفتم دو تا فرش کوچک در اتاق او دیدم که خیلی نفیس بود. دفعه بعد که رفتم دیدم یکی

مالی، ریاستی و شخصی و موقعیتی و اینکه چرا تو، من نه و همه این مسائل می‌تواند موجب اختلاف شود. اما اینکه می‌گوئید تشخیص مشکل است همین طور است. مثلاً در جریان جنگ جمل شما نگاه کنید یک طرف حضرت علی(ع) است، طرف دیگر همسر پیامبر و ام‌المومنین است و اصحاب ایشان. تشخیص اینکه حق با کیست برای خیلی‌ها مشکل بود. همان زمان عده‌ای نزد حضرت علی می‌آیند و می‌گویند ما نمی‌توانیم بفهمیم حق با کیست. هر دو طرف دارای مشخصاتی هستند که تشخیص را مشکل کرده است. حضرت علی به آنها می‌گوید مشکل شما این است که حق را با افراد می‌سنجید در حالی که باید افراد را با حق سنجید. قبل از انقلاب زمانی که دکتر شریعتی فعالیت خودش را شروع کرد میان روحانیون و ایشان اختلافاتی بروز کرد. خیلی حرف‌ها درباره ایشان زده می‌شد. آن زمان من درصدم بودم در میان این اختلافات حقیقت روشن شود. با خیلی‌ها تماس می‌گرفتم و صحبت می‌کردم. از سویی با مطالعه و تحقیق دنبال این بودم که معیاری پیدا کنم که با آن بتوان در میان این اختلافات دآوری کرد و سره را از ناسره تشخیص داد.

سرانجام گفت‌ای از امام صادق پیدا کردم. در میان امامان شیعی، ایشان کسی بود که توانست به سازماندهی و آموزش نیروها بپردازد و کار منسجمی انجام دهد. ایشان می‌فرماید در زمانی که دیدید دو دسته با هم اختلاف دارند و هر دو مدعی حق‌اند و نتوانستید درمیان اختلافات تشخیص دهید حق با کیست، نگاه کنید به دشمنان و طاغوت‌ها ببینید با کی درگیرند آن طرف را بگیرید.

بعد از انقلاب بعضی‌ها به پول‌های نجومی رسیدند و وضع مالی‌شان فوق‌العاده خوب شد. طبیعی است که آنها وابسته به این پول‌ها هستند. وقتی این منافع به خطر بیفتد در مقابل آن مانع می‌ایستند. یعنی اگر کسی مثل حضرت امیر پیدا شود و بگوید به خدا قسم در آن روزگاری که رمام امور را در دست گیرم به اشراف و اعیان رحم

یا شمر قاتل امام حسین(ع) در جریان جنگ صفین در زمره سربرازان حضرت علی بود. برای ایشان شمشیر می‌زد. هر روز که بر طرفداران انقلاب گذشته و عده‌ای از آنها پولدار شدند و به مکتبی رسیدند اختلافات بالا گرفته و با هم درافتادند. رگ‌رگ از این آب شیرین آب شور/ بر خلائق می‌رود تا نفخ صور.

–ولی در چنین مواقعی تشخیص اینکه چه کسی از موضع منافع مالی وارد شده است مشکل است.

منظور من از منافع فقط اقتصادی نیست. منافع

